

انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه

دکتر ناصر نیکوبخت

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

غلامعلی زارع*

چکیده

همزمان با تحولات وسیع در همه شئون سیاسی - اجتماعی ایران در عصر مشروطه، ادب فارسی نیز از این تغییرات مصون نماند و براساس مقتضیات عصر جدید تحولاتی در حوزه صورت و معنا پذیرفت. در بعد معنا و اندیشه، شعر عصر مشروطه، عرصه نگرشها و گرایشهای متفاوت با ادوار گذشته است. از جمله درباره مفهوم وطن درونمایه‌های گزارش شده حاکی از تحول مفهوم وطن و دگرگونی در مصادیق آن است. گرایش به ایران باستان با نگرشها و گرایشهای متفاوت، از جمله دگرگونیهای فکری شعر این دوره است که بسیاری از شاعران وطن دوست بدان روی آورده‌اند.

باستان‌گرایی دارای مبانی و معانی متفاوتی است. گرایش به ادوار باستانی یا گذشته زبان و گریز از هنجارهای کنونی آن، از معروفترین معانی آن است.

باستان‌گرایان در عین اشتراک در اصل گرایش به ایران باستان، در انگیزه‌ها متفاوتند. به نظر می‌رسد برجسته‌ترین انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه عبارت است از:

۱۴۳



فصلنامه پژوهشهای ادبی شماره ۱۵، بهار ۱۳۸۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۱/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۸۵/۴/۲۴

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

احیای هویت ملی، خوش‌بینی افراطی به ایران باستان، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه، اسلام‌ستیزی، انتقاد از اوضاع و احوال عصر، تحریک غرور ملی و شکست ناپذیری.

کلید واژه: ایران باستان، باستان‌گرایی، وطن، شعر مشروطه، درونمایه

مقدمه

شعر فارسی در عصر مشروطه در پی علل و عوامل متعدد، دگرگون شد. این دگرگونی از ابعاد گوناگون قابل بررسی است که بی‌شک دگرگونی در اندیشه‌ها و درونمایه‌ها؛ یکی از آنهاست. اصولاً شعر در حوزه لفظ و معنا همانند بسیاری از پدیده‌های عالم حیات پیوسته در حال تحول و دگرگونی است. وجود مکتبهای ادبی، جریانهای شعری، سبکهای متفاوت دوره‌ای و فردی، و تاریخ ادبیات، گزارش همین دگرگونیهای ادبی در ادوار مختلف است. تحولات عصر مشروطه در حوزه اقتدار سیاسی و اجتماعی و تجدید حیات ملی ایرانیان، در نحوه نگرش شاعران و نویسندگان این عصر تاثیر به سزایی داشته است؛ چنانکه حتی سنت گراترین شاعران این دوره نیز می‌کوشیدند دست‌کم در حوزه معنا با تحولات تازه هماهنگ شوند. (آرین‌پور، ج ۲، ۱۳۷۲: ص ۴۳۴)

تحولاتی که بسیاری از پیشگامان نقد ادبی معاصر ایران، پیش از عصر مشروطه نیز آنها را یادآوری می‌کردند و به اتفاق، شعر کلاسیک فارسی را از پاسخ‌گویی به نیازهای عصر ناتوان می‌دانستند. (مراغه‌ای، ۱۳۶۴: ص ۱۰۲) ناظم‌الاسلام کرمانی که خود مدعی طرحی نو در «اسلوب سخن‌سرایی» بود، ضمن انتقاد از دستاوردهای شعر کهن فارسی، به شاعران معاصر خود سفارش می‌کرد آنچنان شعر بسرایند که «جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفها و تأدیب جاهلین و... بر اشعار ایشان مترتب نباشد. (ناظم‌الاسلام، ۱۳۵۷: ص ۲۲۱-۲۲۲)

در بعد معنا و اندیشه، شعر عصر مشروطه عرصه نگرشها و گرایشهای تازه است. مقایسه درونمایه‌ها در شعر این دوره با دوره قبل، این تازگی را آشکار می‌کند. (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۰: ص ۲۲-۴۴)

یکی از دورنمایه‌های تازه مندرج در شعر عصر مشروطه، «درونمایه‌های وطنی» است که خود از زوایای گوناگون قابل تأمل است. بسیاری از شاعران این دوره درباره وطن اشعاری سروده‌اند که بر وطن دوستی آنان دلالت می‌کند. نکته اینجاست که مصادیق وطن دوستی در نزد اینان یکسان نبوده است. از این نظر، گرایش به دوران اقتدار امپراتوری ایران پیش از اسلام یکی از این مصادیق وطن دوستی در دوره مذکور است که بعضی شاعران باستان‌گرا با انگیزه‌های گوناگون بدان پرداخته، درونمایه‌های متفاوتی از آن گزارش کرده‌اند.

البته نگاه به گذشته ایران باستان (باستان‌گرایی) دارای مبانی و معانی متفاوتی است. بسیاری آن را گرایش به ادوار باستانی یا گذشته زبان و گریز از هنجارهای کنونی آن می‌دانند که شاعر به منظور به وجود آوردن فضای سستی در شعر، آن را به کار می‌گیرد تا در نهایت به شعر خویش تشخیص بخشد و بر تأثیر آن بیفزاید. (انوشه، ۱۳۸۱: ص ۱۴۴۵؛ داد، ۱۳۷۱: ص ۴۴)

با وجود این، آنچه در این مقاله به عنوان شاخصه مهم شعر معاصر ایران بدان توجه شده است، نه تنها عرصه نثر این دوره را در هم نوردیده، بلکه از حوزه زبان نیز فراتر رفته است؛ «پدیده‌ای است که از اواخر دوران قاجار در عرصه فرهنگ و سیاست جامعه ایرانی پدیدار گشته و طی چندین دهه در مقام یکی از چالشهای مهم فکری و فرهنگی جامعه ایرانی، ذهن بسیاری از روشنفکران، نویسندگان، ادیبان و روزنامه‌نگاران و سیاستمداران را به خود مشغول کرده است.» (بیگدلو، ۱۳۸۰: ص ۱)

البته اصل گرایش به گذشته یا ایران باستان مخصوص این دوران نیست، حتی پیش از اسلام هم مورد توجه قرار گرفته است؛ ژول مول در مقدمه شاهنامه می‌نویسد: «انوشیروان... فرمان داد تا قصه‌های ملی کهن را درباره پادشاهان باستان از سراسر ایالت‌های امپراتوری گرد آوردند و در کتابخانه‌اش نهند» (فردوسی، ۱۳۷۰: ص ۶)

در دوران سلطنت بعضی شاهان ایرانی پس از دوران اسلامی نیز این امر فراوان اتفاق افتاده است؛ چنانکه شاهنامه حکیم طوس با بنیانی اساطیری، «بازگویی تاریخ ایران باستان» و اهتمام بدان است. (مجموعه گفتارها...، ۱۳۵۷: ص ۷۱)

در بررسی علل و انگیزه‌های گرایش به ایران باستان در عصر مشروطه، علاوه بر مضامین مشترک با ادوار گذشته، مواردی هست که آن را از گذشته، متمایز می‌کند. در شناخت دقیقتر شعر این دوره و جریانهای فکری حاکم بر آن، شناسایی این موارد ضروری است.

برجسته‌ترین انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه

الف) احیای هویت ملی

جستجوی هویت فردی و اجتماعی و اهتمام بدان، از دغدغه‌های اساسی همه جوامع انسانی بوده است و طبیعی است که میزان کم و کیف این جستجو با کم و کیف میراث بازمانده هویتی اشخاص یا ملت‌ها رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و به گواهی تاریخ، ایرانیان از ملت‌هایی بوده‌اند که پیوسته پیدا و پنهان به هویت جمعی یا ایرانی خود علاقه‌مند بوده‌اند؛ مثلاً گرایش به زبان فارسی به عنوان یکی از عناصر مهم هویت ایرانی، مورد اهتمام همه کسانی بوده است که در گذشته‌های دور به آفرینش آثاری به زبان فارسی اندیشیده‌اند، چه کسانی که خود آفریننده و نویسنده شاهکارهای ادبی بوده‌اند و چه کسانی که از آنان پشتیبانی می‌کرده‌اند. داستان یعقوب لیث صفار و محمد و صیف سگری در تاریخ سیستان و فرمان امیر نصر بن احمد سامانی در برگرداندن کليلة و دمنه به فارسی، و ابتکار ابوصالح منصور بن نوح در ترجمه تفسیر طبری از عربی به فارسی و نظایر این، دال بر همین علاقه طبیعی به «هویت ایرانی» است. (مسکوب، ۱۳۷۹: صص ۱۶-۱۷، ۳۶ و ۴۵)

گرایش به ایران باستان در عصر مشروطه به عنوان بخشی از پیشینه هویت ایرانی، نتیجه تلاش ایرانیانی بود که به ضرورت عصر در پی جستجوی هویت ملی و احیای آن بودند. اینان که منت‌های هم‌شان سرافرازی ایران بود، پیش از هر چیزی، نیازمند به اثبات اعتبار هویت خویش بودند و ایران باستان اسناد غیرقابل انکار در اختیارشان می‌گذاشت تا از ناامنی حاصل از بی‌هویتی در امان باشند.

درک این نیاز از سوی شاعران این دوره، آنان را برانگیخت تا با دستاویز قرار دادن عناصر مربوط به ایران باستان، نظر مخاطبان خود را بدان جلب کنند. ملک‌الشعراى بهار در ترکیب‌بند مفصل «آینه عبرت» ضمن نصیحت به محمدعلی شاه، شناسنامه ایران کهن را برای او و مخاطبان شعرش بازگو می‌کند تا قدر آن و به واقع قدر خود را بدانند:

گنجی‌آمد در کف بیش از سپهرش فر و جاه	صیت قدر و حشمتش بگذشته از ماهی و ماه
... خسروان در برکشیده این بت دل‌بند را	راست چون مادر که اندر بر کشد فرزند را

(بهار، ۱۳۶۸: ص ۵۷)

اصرار بهار در سرودن این اشعار وطنی، حاکی از اعتقاد راسخ او به «هویت ایرانی» و تبیین

آن برای مخاطبان است. حتی زمانی که یأس و نومیدی بر وی غلبه کرده باز اشعاری با این درونمایه می‌سراید:

وطنیاتی با دیده‌تر می‌گویم با وجودی که در آن نیست اثر، می‌گویم
تا رسد عمر گرانمایه به سر می‌گویم بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
(بهار، ۱۳۸۲: ص ۱۶۸)

این هدف در نثر این دوره نیز پیگیری می‌شد. «یکی از حساسیتهای ادبیات مشروطه، وطن‌گرایی و تعظیم و تحسر نسبت به گذشته درخشان ایران بود. عنوان فرزندان سیروس و دارا، یا اولاد شاه عباس و نادر، خطاب به مردم ایران، از مصطلحات دائمی نویسندگان و روزنامه‌نگاران عهد مشروطه به شمار می‌رفت.» (سپانلو، ۱۳۶۲: ص ۴۹) بارزترین نمود توجه به هویت، گرایش به قالب ادبی رمان تاریخی بود. «رمان تاریخی باب طبع جامعه‌ای است که در پی احیای شخصیت خویش است. جستجوی هویت و امنیت مهمترین عامل پیدایش رمان تاریخی ایران در این برهه از زمان بود.» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ص ۲۸).

ب) خوش‌بینی افراطی به ایران باستان

نوع دیگر از هویت‌گرایی در شعر این دوره، برخاسته از نوعی خوش‌بینی افراطی به ایران باستان بود که می‌توان آن را نوعی احساس نوستالژیک به گذشته دانست؛ چنانکه برخی از منتقدان ادبی در این دوره با داعیه وطن دوستی «می‌خواستند ایران را به دوران شکوه و اقتدار پیشین، یعنی آنچه پیش از اسلام بود، بازگردانند. آنان از گذشته باستانی ایران در ذهن خویش بهشتی ساخته بودند که در آن هیچ کژی و زشتی راه نداشت و اینک در حسرت آن بهشت از دست رفته به سر می‌بردند. این منتقدان، بی‌آنکه به عوامل و موجبات داخلی سقوط ساسانیان و تسلیم سپاهیان تا دندان مسلح ساسانی در مقابل سپاه اسلام برآیند، عربها را یگانه مسئول نابودی آن بهشت باستانی می‌پنداشتند.

کسانی که به چنین احساسی دچار بودند، گذشته را تنها از یک زاویه می‌دیدند، چنانکه در عرصه‌های دیگر نیز بعضی گذشته را چنین می‌دیدند، «گذشته طلایی برای آنها یادآور وحدت شیرین تمام حوزه‌های زندگی بشری بود.» (اسپنسر، ۱۳۸۱: ص ۱۷، مقدمه مترجم) میرزاده عشقی در برخی از اشعارش متأثر از این گرایش افراطی به ایران باستان است. عشقی به رغم مایه

اندک علمی، (رک، آراین پور، ۱۳۷۲: ص ۳۶۶) سراپا شور و احساس نسبت به ایران و گذشته آن بود. عشقی در «کفن سیاه» (عشقی، ۱۳۱۵: ص ۷۴-۸۹) به مفاخر گذشته ایران می‌نازد. این شعر او یک شعر فانتزی یا به قول خود شاعر چند قطره اشکی است که از دیدن ویرانه‌های مداین از دیده طبع او بر اوراق چکیده است. و نمایشنامه «رستاخیز شهریاران ایران» او نیز تصویری است خیالی، منظوم و آهنگدار از دوران عظمت ایران باستان. (همان: ص ۲۵-۳۵ و آراین پور، ۱۳۷۲: ص ۳۶۸-۳۶۹ و ۳۷۳) او در پایان شعر اخیر به نقل از روح زردشت می‌گوید:

یاد آن عهدی که در مشرق تمدن باب بود وز کران شرق نور معرفت پر تاب بود
یادشان رفته همان هنگام در مغرب زمین مردمی بودند همچون جانور جنگل نشین
(عشقی، ۱۳۱۵: ص ۳۳)

به نظر می‌رسد آنچه به عنوان واقعیت ستیزی در تبیین انگیزه‌های رمانتیکها در گرایش به گذشته گفته می‌شود، درباره این اشعار صدق می‌کند. (غلام، ۱۳۸۱: ص ۶۵) این نوع باستان‌گرایی رویی به آینده ندارد و از حال نیز می‌گریزد. گذشته اگر فعالانه نگریسته نشود، خود موجب ایستایی و سیر قهقراپی می‌گردد.

علی خان قاجار «ظهیرالدوله» اشعاری سروده است که نوعی مقابله با این خوش‌بینی افراطی به گذشته و تشکیک در مبانی آن تلقی می‌شود:

نمی‌دانیم شاید شاه شاپور که در تاریخ ایران هست مشهور
... نمی‌دانیم شاید آن وزیران که مشهورند در تاریخ ایران
بسی خائن‌تر از اینها که هستند بدند آنها و بار خویش بستند
چو دوران، دورشان از ما نموده است چو تاریخ این چنین‌شان وانموده است
گمان داریم که آنها غیر مایند دو سر دارند خود شش دست و پایند
(خارابی، ۱۳۸۰: ص ۲۸)

ملک‌الشعراى بهار که گذشته را به چشم قبول می‌نگرد، فعالانه می‌کوشد تا از آن به سود آینده بهره‌برداری کند. او خوش‌بینی افراطی به ایران باستان و گرایش بدان را تخطئه می‌کند:

گوییم که کیخسرو ما تاخت به کلدان در سایه خورشید
گوییم که اگزرسس ما رفت به یونان با لشکر جاوید
گوییم که بهرام درآویخت به خاقان آن یک چه بر این کرد، این یک چه از آن دید
گر بس بود این فخر به ما، وای بر ایران ... (بهار، ۱۳۸۲: ص ۲۳۵)

ج) التیام احساس حقارت در برابر بیگانه

شکست ایران در جنگهای ایران و روس، به ویژه تحمیل دو معاهده خفت‌آور «ترکمان چای» و «گلستان» و استمرار حضور روسها در شمال کشور و انگلیسیها در جنوب و ضعف حکومت مرکزی ایران در برابر آنان و از طرفی آشنایی ایرانیان با تمدن جدید مغرب زمین، اسباب حقارت در میان آنان شده بود. میرزاده عشقی از این احساس متأثر بود و برای غلبه خود و مخاطبانش بر این احساس، با تکیه بر ایران باستان، غیرمنصفانه به دشمنی با تمدن موجود مغرب زمین می‌پردازد. او می‌گوید: «خیز ای مشرق زمینی، روز مغرب کن سیاه» (عشقی، ۱۳۱۵: ص ۳۴) همین انگیزه در اشعار دیگران نیز قابل استنباط است. ادیب الممالک با افتخار به باجگیریهای پادشاهان ایران در عهد باستان و به تاراج گرفتن جان و مال دیگران از سوی آنان می‌گوید:

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم ماییم که از دریا امواج گرفتیم
(ادیب الممالک فراهانی، ۲۵۳۵، ص ۵۱۱-۵۱۶)

همین لشکرکشیها در آن «روزگاران فرخ زمان»، دستمایه سرایش اشعاری از سوی میرزا آقاخان کرمانی نیز قرار گرفته است:

ایا ملک ایران انوشه بزی همیشه ز تو دور، دست بدی
خوشا روزگاران فرخ زمان که روم و فرنگ از تو جستی امان
بسی خرم آن روزگار خوشی که بودت به هر سوی لشکرکشی
همی یاد بادا از آن روزگار که استنبولت بود جای شکار
زهی عصر و فرخ زمانی که باج تو را آمد از مصر و از کار تاج
خجسته زمانی که در هند و چین نبشتند نام تو را برنگین

(ایزد پناه، ۱۳۸۰: ص ۱۳۶-۱۳۷)

طبعاً این احساس حاکی از نوعی خوشبینی مفرط به گذشته، و مرهمی بر درد حقارت و عقب‌ماندگی امروزی است و تا ملتی به این احساس دچار است، از درمان عقب‌ماندگیهای خود در غفلت خواهد ماند.

این نوع باستانی‌گرایی که پیامد شرم و زبونی و حقارت در برابر بیگانگان بود، نوعی خشم را نیز در خود داشت. اصولاً این نوع باستان‌گرایی در ذات خود متناقض است، مقدمه و موخره آن قابل جمع نمی‌نماید، هرکس که با تأثر از این انگیزه به ایران باستان چشم دوخته بود، از طرفی، «مخالف امپریالیسم اروپایی و در عین حال شیفته و مفتون فرهنگ و قدرت جدید آن بود؛ از همهٔ هنجارها و سنتها، حتی بخش اعظم میراث ایرانی، از جمله شعر و ادب کلاسیک ایران- احساس بیزاری و گاه حتی شرم می‌کرد و در عوض به افتخارات ایران باستان در قالبی رمانتیک مباهات می‌کرد؛ از عوام و رفتار و رخت و لباس و طرز زندگی «آنها» بیزار بود لیکن به کورش، داریوش، انوشیروان و «نژاد آریا» می‌بالید؛ به این ترتیب هم طرفدار اروپا بود و هم ضد امپریالیست، هم به خود می‌بالید و هم خود را نفی می‌کرد. (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ص ۸۹)

د) اسلام ستیزی

از دیگر انگیزه‌های گرایش به ایران باستان در عصر مشروطه، اسلام‌ستیزی بود که البته در تاریخ ایران بی‌سابقه نبوده است. (افتخارزاده، ۱۳۷۶: ص ۱۵۵-۱۵۷) در این دوره برخی با تأثر از شرق‌شناسی، اسلام را علت اصلی انحطاط ایران قلمداد کرده، راه نجات را بازگشت به ایران باستان می‌دانستند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و جلال‌الدین میرزا قاجار، اولین مروجان این اندیشه بودند. (بیگدلو، ۱۳۸۰: ص ۳۸-۶۸)

اینان با تفکیک تاریخ ایران به دو دوره باستانی و اسلامی، و افراط در بزرگداشت ایران باستان، تاریخ دوره اسلامی را ناچیز می‌شمردند و به منظور دشمنی با قوم عرب، هر آنچه متعلق به فرهنگ عربی و اسلامی بود، از جمله دین، زبان و خط را تخطئه می‌کردند. به همین دلیل می‌کوشیدند «مسألهٔ ورود اسلام به ایران را به گونهٔ تحریف شده و وارونه مطرح کنند و به آن جنبهٔ معارضهٔ عرب و عجم و تازی و ایرانی بدهند و جنبه‌های عقیدتی آن را سلب کنند. لذا کوشش می‌کردند که اولاً اسلام را دینی تحمیلی وانمود کنند که با هجوم و حملهٔ اعراب به ایران، به اجبار بر مردم ایران تحمیل شده است و دیگر آنکه می‌خواستند چنین وانمود کنند که آفرینشهای ادبی مردم مسلمان ایران، مانند شاهنامهٔ فردوسی و نیز برخی اندیشه‌های عرفانی و فلسفی آنان همچون مکتب فلسفی شیخ اشراق ناشی از روحیهٔ گریز از اسلام مردم ایران بوده است.» (شکوری، ۱۳۷۱: ص ۲۰۴) داوریه‌های غرض ورزانهٔ آخوندزاده دربارهٔ ادیان حاکی از

دشمنی عمیق او با اسلام است؛ او از طرفی «رسم نبوت یا امامت» را خلاف مشرب خود می‌دانست و از طرف دیگر به زرتشت پیامبر ایران باستان اظهار ارادت می‌کرد، (فرستخواه، ۱۳۷۷: ص ۷۶-۷۸). به نظر می‌رسد طرح مقوله‌هایی همچون سره‌نویسی، عربی‌ستیزی، زرتشتی‌گری از سوی اینان و هر آنچه به ایران باستان مرتبط بود، پوششی برای اسلام‌ستیزی یا اسلام‌زدایی بود. شاعرانی همچون عارف، میرزاده عشقی و به ویژه ابراهیم پورداوود در پایان این دوره و دوره بعد متأثر از همین جریان فکری بودند و به واقع همین «انگیزه‌های متمایز وطن پرستی بود که عشقی، شاعر جوانمرد را وادار کرد که در شعرش از مذهب زردشت تجلیل کند.» (آژند، ۱۳۶۳: ص ۵۶) او در پایان نمایش «رستاخیز سلاطین ایران» از زبان همه پادشاهان خطاب به زردشت می‌گوید: «ای پیامبر آسمانی - زردشت تو بر ایران و ایرانی، پیک نهانی زردشت، دست ما به دامان پاک تو - حقیقت یزدان، سر به پوزش نهیم بر خاک تو، سعادت ایران - ایران از ستوده روان تو ما خواهانیم» (عشقی، ۱۳۱۵: ص ۳۲) عارف نیز این درونمایه را در بسیاری از اشعارش گنجانده است:

پرستشگاهم این آتش بود گو هستیم سوزد / که‌اش ز آتشکده زردشت در این دودمان دارم
به بی‌پروایی من کس در این آتش نمی‌سوزد / مرا پروانه چون پروانه کی پروای جان دارم
مراقومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم / به پیشانی باز این فخر از پیشینیان دارم
(عارف قزوینی، ۱۳۶۴: ص ۴۲۴)

پور داوود که شاگردانش او را **سوشیانت زرتشت** شمرده‌اند، شدیداً تحت تأثیر احساسات وطن‌پرستی بود، (فخرائی، ۲۵۳۶: ص ۷۹) او با تأسف بر سپری شدن عهد باستان می‌نویسد: «پس از نفوذ اسلام همانطور که دین ما به تاراج دین عرب رفت و زبان ما آلوده و خط ما نابود و رسوم و عادات ما دگرگون گشت داستانهای ملی ما نیز با قصص سامی آمیخته شد. ناموران و پادشاهان ما با پیغمبران بنی اسرائیل سر و کار پیدا کردند.» (بیگللو، پیشین: ص ۲۰۰) او در ستایش از زرتشت و اظهار علاقه‌اش به او می‌گوید:

خیز موبدا آتشی فروز / پرده سیه زین زبانه سوز
کیش باستان زنده دان هنوز / ایزدی فروغ بر متاب روز...
(همان: ص ۱۹۷)

البته تجلیل از مذاهب دیگر، گرایش غالب شعری این دوره نبود. کسانی همچون ادیب الممالک فراهانی، سید اشرف الدین گیلانی و به ویژه ملک الشعرای بهار، چنین نمی‌اندیشیدند. در ذهن و زبان بهار، ایران یک «کل» غیرقابل تجزیه بود، برای او ایران چه پیش از اسلام و چه پس از اسلام «یکی» بود. در وطنیات بهار، گرایش به ایران باستان، دستاویزی برای نفی ایران اسلامی نبود. بهار تنها یک «ایران» می‌بیند که بر بستر زمان، متناسب با اقتضائات، جاری است. او از ناکامیهای ایران پیش از اسلام، همانقدر متأسف است که از ناکامیهای پس از اسلام، بهار درباره شکست دولت ساسانیان و پیروزی «خیل عریان عربان» می‌گوید:

... زان شهنشاهان به آخر خسرو پرویز بود	خسروی هشیار و صاحب رأی و با تمیز بود
... لاجرم لشکر بر او شورید و شد شیرویه شاه	خسرو پرویز شد در بند شیرویه تباه
... عرصه ایوان کسری آشیان بوم شد	دیر گاهی کشور از امن و امان محروم شد
... لاجرم بر ما شکست آمد ز گشت روزگار	شاه شاهان کشته شد در مرو و باطل ماند کار
ایزد احمد را به شوری مرسل و مأمور کرد	تا به دستاویز شوری خصم را مقهور کرد

(بهار، ۱۳۸۲: ص ۷۰-۷۱، نیز ص ۴۹-۵۰ و ۱۷۷)

او در شعر دیگری می‌گوید:

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست	مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست	غیرت اسلام کو؟ جنبش ملی کجاست؟

برادران رشید! این همه سستی چراست
ایران مال شماست، ایران مال شماست

به کین اسلام باز، خاسته بر پا صلیب	خصم شمال و جنوب داده ندای مهیب
روح تمدن به لب آیت آمن یجیب	دین محمد یتیم، کشور ایران غریب

(بهار، ۱۳۸۲: ص ۲۰۸)

هـ) انتقاد از اوضاع و احوال عصر

باستان‌گرایی به منظور اعتراض به ویرانی وطن و نابسامانی امور و انتقاد از علل و عوامل آن، یکی دیگر از انگیزه‌های شاعران باستان‌گرا در بخشی از اشعار این دوره است:

منم آن کشور جم خیز نریمان پرور	که نریمان یل و گیو مرا بود پسر
رستم و کاوه و کیخسرو و طوس و نوذر	بنده درگه من بود چو خاقان قیصر

...هرگز اندیشه نکردم که بدین سوز افتم / از چنان روز بگردم به چنین روز افتم
(وحید دستگردی، ۱۳۱۱: ص ۱۸)

علاقه به وطن، هر وطن دوست راستینی را از دیدن این همه نابسامانی و ویرانی، به چاره‌جویی وا می‌داشت. به همین منظور برخی با گرایش به ایران باستان و نمایش آن در حد کمال مطلوب، ضمن انتقاد از اوضاع کنونی، احساس گریز و نفرت مخاطبان را نسبت به نابسامانی‌های موجود برمی‌انگیختند، باشد که آنان را برای آباد کردن ایران به شوق آورند. به عنوان مثال، «سید جمال‌الدین واعظ که به عقب ماندگی شدید جامعه ایرانی و رکود فرهنگی آن توجه زیادی داشت، ایران عصر خود را با اوضاع هزار سال قبل مقایسه می‌کرد. در گفتار او حقایق تاریخی با تصورات ایده آلی به هم آمیخته است. (خارابی، پیشین: ص ۲۶)

سید اشرف‌الدین گیلانی نیز از این شیوه به نفع وطن سود می‌جست:

«ای دل غافل بر احوال وطن خون‌گریه کن / خیز ای عاقل به این دشت و دمن خون‌گریه کن
ای دریغا دستخوش شد کشور کاووس کی / آه و واویلا که عمر مملکت گردید طی
بر جای رطل جام می، غولان نهادستند پی / بر جای بلبل تکیه زد زاغ و زغن خون‌گریه کن
(نسیم شمال، ۱۳۶۳: ص ۴۲۱)

محمد تقی بهار، بارها در دیوان اشعار خویش، به عشق وطن، ایران باستان را محک اعتراضها و انتقادهای خود قرار داده است:

ای دریغا که وطن مرد ندارد	کس درد ندارد
رویین تنی اندر خور ناورد ندارد	همدرد ندارد
... امید که جنبش کند این خون کیانی	در ملت آراین
گیرند ز سر مرد صفت تازه جوانی	چون مردم ژرمن
در ملک نگهداری و در ملک ستانی	کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن

دارند بسی بر ورق دهر نشانی (بهار، ۱۳۸۲: ص ۲۳۴ - ۲۳۵: نیز ص ۲۵۲ و ۱۶۷)
او گاهی با یاد کرد حسرت‌آمیز بر مفاخر باستانی ایران، مخاطب را به شدت متأثر ساخته، و حاکمان زمان را به دلیل عدم «آرایش ملک» سرزنش می‌کند:

... خوشا مرز آباد ایران زمین	خوش آن شهر یاران با آفرین
دلیران ایران کجا رفته‌اند	که آرایش ملک بنهفته‌اند؟
بزرگان که در زیر خاک اندرند	بیایند و بر خاک ما بگذرند

بپرسند از ایدر که ایران کجاست همان مرز بوم دلبران کجاست؟
(بهار، ۱۳۸۲: ص ۹۱۷-۹۱۹)

و) تحریک غرور ملی و شکست‌ناپذیری

تحریک غرور ملی و تشویق ایرانیان به ادامه حیات و نپذیرفتن شکست و امیدواری به پیروزی، انگیزه دیگری برای گرایش به ایران باستان بود:

می‌شود ایران ما آباد گردد، غم مخور
کشور سیروس و دارا و سکندر باشد این
مدفن خاقان و کیکاووس و قیصر باشد این
صیدها آسوده از صیاد گردد غم مخور
همچو گرشاسب دلیری داشته این سرزمین
کاوه آسا آن امیری داشته این سرزمین
ملتش از قید غم آزاد گردد غم مخور
مسکن افراسیاب و طوس و نوذر باشد این
از چه رو ویرانه این سان زار و مضطر باشد این
می‌شود ایران ما آباد گردد غم مخور
زال و رستم نره شیری داشته این سرزمین
چون فریدون ملک گیری داشته این سرزمین
(نسیم شمال، ۱۳۶۳: ص ۶۷۴)

همین درونمایه با همین نگرش و گرایش در اشعار دیگران هم مطرح می‌شد؛ فرخی یزدی گاهی با تکرار عظمت ایران باستان، می‌کوشید با احیای غرور ملی، مردم را برای تجدید آن عظمت برانگیزد و مانع تسلیم آنان در برابر شکستهای این روزگار شود:

همتی ای ملت سلاله قارن غیرتی ای مردم نبیره کشواد
تا نشود مرز داریوش چو بصره تا نشود کاخ اردشیر چو بغداد
(فرخی یزدی، ۱۳۶۳: ص ۲۰۳)

این انگیزه در بسیاری از اشعار بهار نیز هست. او در اشعارش با اشاره به عوامل سرافرازی ایرانیان در عهد باستان، هموطنان را به احیای دوباره آن عوامل فرا می‌خواند. (بهار، ۱۳۸۲: ص ۴۸-۵۲، ۶۴-۶۵ و ۱۷۷) او پیروزی اشکانیان را در متن شکست، روایت می‌کند تا مانع شکست غرور ملی هموطنانش شده، آنان را به پیروزی امیدوار کند:

... ملک ایران شد اسیر پنجه یونانیان
نهضت اشکانیان گشت از خراسان آشکار
زان طرف یونان فتاد اندر کف رومانیان
اشک اول کرد بنیاد آن بنای استوار
بر سپاه رم ظفر جستند در هر کارزار
... جیش یونان را براندند از وطن ز آغاز کار
(بهار، ۱۳۸۲: ص ۶۷)

نتیجه‌گیری

باستان‌گرایی اغلب به عنوان یک اصطلاح ادبی به کار می‌رود و ناظر بر مباحث زبانی است؛ اما شعر عصر مشروطه حاکی از رویکردی دیگر در گرایش به ایران باستان است که عمدتاً به معنای گرایش به ایران پیش از اسلام به کار رفته است در رویکرد جدید شاعران عصر مشروطه به ایران باستان، جنبه‌های فکری و فرهنگی این گرایش بر جنبه‌های زبانی و بلاغی غالب بوده است.

توجه به ایران باستان (باستان‌گرایی) در این مفهوم جدید، یکی از بنمایه‌های شعر فارسی عصر مشروطه است که بسیاری از ادیبان و منتقدان این دوره بدان پرداخته‌اند. این معنای باستان‌گرایی، مبنای «وطنی» دارد؛ یعنی عمده‌کسانی که در شعر این دوره به ایران باستان روی کرده‌اند، از منظر «وطن» بدان نگریسته‌اند؛ به همین دلیل مقوله باستان‌گرایی زیر مجموعه مبحث وطن‌گرایی و از مصادیق وطن دوستی شمرده می‌شود.

مبنای فکری شاعران باستان‌گرا و طبعاً انگیزه‌های آنان از گرایش به ایران باستان یکسان نیست؛ با وجود این وجه مشترک همه آنان، داعیه وطن دوستی است.

تعدد، تنوع و بعضاً تناقض انگیزه‌های باستان‌گرایی در شعر عصر مشروطه، ریشه در همین نکته دارد که همه شاعران باستان‌گرای این دوره، دارای نگرش یکسان به پدیده‌های گوناگون نبوده‌اند. چنانکه در این نوشته مشخص شد، «وطن» موضوعی بود که همه باستان‌گرایان به آن علاقه‌مند بودند و همین علاقه آنان را به تاریخ وطن در عهد باستان سوق داده بود؛ اما به دلیل تفاوت در مبانی اندیشه و نگرش، انگیزه‌های آنان نیز متفاوت بوده است. درک این تفاوتها، در نهایت زمینه‌ساز آشنایی بیشتر با جریانهای فکری در شعر معاصر ایران می‌شود.

سرانجام با تأمل در شعر عصر مشروطه درمی‌یابیم که برجسته‌ترین انگیزه‌های شاعران عصر مشروطه را در گرایش به ایران باستان به مواردی از جمله: احیای هویت ملی، خوش‌بینی افراطی نسبت به ایران باستان، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه، اسلام‌ستیزی، انتقاد از اوضاع و احوال عصر، تحریک غرور ملی و شکست‌ناپذیری تعمیم داد.

منابع

۱. آراین پور، یحیی، از صبا تا نیما، ج ۲، چ پنجم، تهران: زوار، ۱۳۷۲.
۲. آژند، یعقوب؛ ادبیات نوین ایران، چ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳. ادیب الممالک فراهانی قائم مقامی، (میرزا صادق خان امیری) دیوان کامل، به اهتمام وحید دستگردی، بی جا: بی نا، ۲۵۳۵.
۴. اسپنسر، هربرت و...، جامعه سنتی و جامعه مدرن، ترجمه منصور انصاری، تهران: نقش جهان، ۱۳۸۱.
۵. افتخارزاده، محمودرضا، شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی، چ اول، قم: دفتر نشر معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
۶. انوشه، حسن؛ فرهنگنامه ادبی فارسی، ج ۲، چ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
۷. ایزدپناه، حمید؛ شاعران در اندوه ایران، چ اول، تهران: توس، ۱۳۸۰.
۸. بهار ملک الشعراء، محمدتقی؛ دیوان اشعار، چ اول، تهران: آزادمهر، ۱۳۸۲.
۹. _____؛ چ پنجم، تهران: توس، ۱۳۶۸.
۱۰. بیگدلو، رضا؛ باسنگرایی در تاریخ معاصر ایران، چ اول، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۱۱. خارابی، فاروق؛ سیاست و اجتماع در شعر عصر مشروطه، چ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
۱۲. داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، چ اول، تهران: مروارید، ۱۳۷۱.
۱۳. ریاحی، محمد امین؛ فردوسی، چ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
۱۴. سپانلو، محمدعلی، نویسندگان پیشرو ایران، تهران: نگاه، ۱۳۶۲.
۱۵. شکوری، ابوالفضل؛ جریان شناسی تاریخنگاریها در ایران معاصر، چ اول، قم: بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۱.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن، ۱۳۸۰.
۱۷. شکبیا، پروین؛ شعر فارسی از آغاز تا امروز، چ دوم، تهران: هیرمند، ۱۳۷۳.
۱۸. عارف قزوینی، کلیات آثار، تدوین سید هادی حائری، چ اول، تهران: جاویدان، ۱۳۶۴.
۱۹. علمداری، کاظم؛ چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟ چ نهم، تهران: نشر توسعه، ۱۳۸۲.
۲۰. غلام، محمد؛ رمان تاریخی، چ اول، تهران: چشمه، ۱۳۸۱.
۲۱. فخرایی، ابراهیم؛ گیلان در قلمرو شعر و ادب، چ اول، تهران: جاویدان، ۲۵۳۶.
۲۲. فراستخواه، مقصود؛ سرآغاز نواندیشی معاصر، چ سوم، بی جا: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۲۳. فرخی یزدی، دیوان فرخی، به قلم حسین مکی، چ هفتم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲۴. فردوسی، حکیم ابوالقاسم؛ شاهنامه، به تصحیح ژول مول، کتاب اول، (دیباجة و جلد اول) ترجمه جهانگیر افکاری، چ پنجم، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۲۵. مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، چ دوم، بی‌جا: بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷.
۲۶. مراغه‌ای، زین‌العابدین، سیاحتنامه ابراهیم بیک، متن کامل ۳ جلدی، به کوشش م. ع. سپانلو، چ اول، تهران: نشر اسفار، ۱۳۶۴.
۲۷. مرتضوی، منوچهر، فردوسی و شاهنامه، چ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۲۸. مسکوب، شاهرخ؛ هویت ایرانی و زبان فارسی، چ اول، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۹.
۲۹. میرصادقی، جمال؛ و میمنت میرصادقی (ذوالقدر)، واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، چ اول، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷.
۳۰. میرصادقی، (ذوالقدر) میمنت؛ واژه‌نامه هنر شاعری، چ دوم، تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۶.
۳۱. میرعابدینی، حسن، صد سال داستان‌نویسی ایران، (جلد اول و دوم) چ اول، تهران: چشمه، ۱۳۷۷.
۳۲. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، بخش اول، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.
۳۳. نسیم شمال، سید اشرف‌الدین حسینی؛ جاودانه: متن کامل اشعار نسیم شمال، به کوشش حسین نمینی، چ اول، تهران: کتاب فرزانه، ۱۳۶۳.
۳۴. وحید دستگردی، حسن، ره‌آورد وحید، ج ۲، تهران: فردوسی، ۱۳۱۱.
۳۵. همایون کاتوزیان، محمدعلی، صادق هدایت، از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، چ اول، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲.
۳۶. یاحقی، محمدجعفر، سوگنامه سهراب، چ اول، تهران: توس، ۱۳۶۸.

